

از کتاب "لائسیته در جهان" اثر ژان بوبرو

در ادبیات سیاسی ایران، برداشت‌های متفاوتی از دو مفهوم لائسیته و سکولاریسم ارائه شده است. جامعه‌شناسان و مورخان لائسیته نیز تعریف‌های متنوعی از این دو مفهوم به دست داده‌اند.

ژان بوبرو، تاریخ‌نگار و جامعه‌شناس فرانسوی و بنیان‌گذار جامعه‌شناسی لائسیته، در کتاب "لائسیته در جهان"، در سه بخش "ماقبل تاریخ لائسیته"، "لائسیته و مدرنیته‌ی پیروزمند" و "لائسیته و چالش‌های قرن بیست و یکم" به این دو مفهوم پرداخته‌است.

ترجمه بهروز عارفی و تقی تام

سکولاریسم و لائسیته

گاهی اظهار می‌دارند که واژه "لائسیته" به چند زبان، از جمله انگلیسی غیرقابل ترجمه است. قبلاً یادآوری کرده بودیم که این واژه از laos یونانی و لاتین کلیسائی laicus می‌آید (که به معنی کسی است که فرمان کشیشی دریافت نکرده است). واژه layman انگلیسی مترادف با تعریف اخیر است، و در سال ۱۸۴۲، آکادمی فرانسه "لائسیسم" را به مثابه دکترینی تعیین کرد که «برای لائیک‌ها این حق را قائل است که بر کلیسا حکومت کنند»^۱. در این جا، انگلستان مورد نظر است. در قرن بیستم، تاریخ‌دانان انگلیسی برای مشخص کردن افزایش قدرت «لائیک‌ها» (یعنی پادشاه، مشاوران سیاسی و غیره) در حکومت کلیسای مستقر، از واژه laicization صحبت می‌کنند.

به این خاطر، مسئله‌های معناشناختی را بهتر می‌فهمیم: در زبان فرانسه، لائسیته به تدریج برای مشخص کردن «استقلال نسبت به هر فرقه مذهبی، هر اصل دارای خصوصیت مذهبی» (فرهنگ لاروس، ۱۸۸۸) در وضعیتی که کاتولیسیسم بعدی سیاسی دارد، به کار رفته است. برای کسب این استقلال، وجود دوره‌ای روحانیت ستیزی لازم بود. در بریتانیا، روحانیت ستیزی خفته‌ای خواستار تحکیم «لائسیسم»، یعنی رابطه تنگاتنگ بین دولت و کلیسای ملی شد. این کار به این معنی نیست که کسی خواستار جدائی این دو نشده است. طرفداران آن، National Secular Society (انجمن سکولار ملی) را تاسیس کردند که منشاء نام آنان یعنی سکولاریست‌ها secularists می‌باشد^۲.

در سندهای بین‌المللی، "لائسیته" را "سکولاریسم" ترجمه کرده‌اند و برعکس. در نتیجه، نظریه‌پردازان Secular State سه مُعرف برای مشخص کردن آن به دست می‌دهند^۳. ابتدا، آزادی دین (آزادی وجدان، آزادی همکاری باهدف مذهبی، آزادی مذهب‌ها برای مدیریت امور خودشان، دخالت محدود دولت به سود سلامتی، اخلاق یا نظم عمومی)، سپس شهروندی لائیک (حقوق و وظایف به تعلقات و اعتقادات مذهبی وابسته نیست)، سرانجام جدائی (حقانیت دولت از منبع سکولار حاصل می‌شود یعنی موافقت افراد

^۱ - مراجعه کنید به Fiala، واژه‌ها، ۲۷ ژوئن ۱۹۹۱، صفحه ۴۸. گرچه املاي آن متغیر بود، اکنون «لائیک پیروان مذهبی را مشخص می‌کند که یک روحانی نیست، لائیک طرفدار فعال اصل لائسیته است» (صفحه ۴۵).

^۲ - مراجعه کنید به E. Royale, I The Origins of the Secularist Movement 1791-1866, II Secularists and Republicans 1866-1915, Manchester University Press. 1974, 1980.

^۳ - D.E. Smith, M. Galander (Bhargava, 1998).

زیر حاکمیت، بی‌طرفی دولت یعنی دولت، نه برای دینی تبلیغ و نه به دین کمک مالی می‌کند). یک دولت می‌تواند کم یا بیش سکولار باشد. باید این مفهوم سکولاریسم (تنظیم سیاسی قضائی و نهادینی که اصول جدائی و بی‌طرفی، آزادی وجدان و عدم تبعیض بین شهروندان را به‌کار می‌بندند) را از مفهوم سکولاریزاسیون تفکیک کرد. واژه اخیر، به نقل و انتقالات اجتماعی-فرهنگی مربوط به پویائی (دینامیک) اجتماعی، تحول دانش و فنون، برتری عقلانیت ابزاری ارتباط دارد: نمایندگی‌های اجتماعی مسلط و رفتارها نسبت به دین، مستقل می‌شوند، و عمل به دین، کاهش می‌یابد. اما، در یک جامعه دموکراتیک که باورمندان و غیرباورمندان همزیستی دارند، فردا می‌توانند رابطه متفاوتی نسبت به سکولاریزاسیون داشته باشند، در عین حال که با قاعده لائیک اداره می‌شوند. در نتیجه، حتی اگر واژه سکولاریسم را می‌توان به‌کار برد، روشن‌تر به‌نظر می‌آید که در جهانی که واژه‌ها منشاء زبان‌شناختی گوناگونی دارند، بهتر است که از یک سو، سکولاریزاسیون و از طرف دیگر لائیسزاسیون و نتیجه‌ی آن ... لائیسیته را از لحاظ معناشناختی، خوب متمایز کرد.

صفحه ۱۶-۱۷ کتاب.

لائیسیته و تجدیدپیروزمند

در ۱۹۷۴، سن ژوست فکر می‌کرد که «سعادت ایده‌ی جدیدی در اروپاست». در واقع، آن گاه نیز نگران سعادت مردم بودند، اما هدف نخستین او سعادت ابدی بود. پاک‌دینی با همراه کردن سعادت و موفقیت زمینی حاصل از کار، یک مرحله‌ای به شمار می‌رود. عصر روشنگری با فراموش کردن موقتی عهد با خدا، و اولویت قائل شدن به طبیعت، سکولاریزه کردن این مفهوم را به‌پایان رساند. خدای طبیعت دخالتی در ماجرا ندارد، سعادت در دستان انسان‌هایی است که برای رسیدن به آن، باید فقط روی خود حساب کنند.

سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون

این امر متضمن یک جهش معرفت‌شناختی است: فلسفه‌ای که تلاش‌های علمی نوظهور را می‌گنجاند، برای نشان دادن راه سعادت، الهیات را جایگزین می‌کند. با این ایده‌ی شادی‌آور که شناخت قانون‌های طبیعت و «حقوق طبیعی» انسان‌ها امکان می‌دهد که خوشبخت باشیم، به نظر می‌رسد که سعادت و مدرنیته با هم ارتباط دارند. به‌موجب اعلامیه ۱۷۸۹، «نادانی، فراموشی یا بی‌توجهی به حقوق انسانی یگانه دلایل بدبختی همگانی است» و تشریح حقوق باید به «سعادت همه» بدل شود. اعلامیه استقلال آمریکا «حقوق لاینفک» «زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی» ابراز می‌دارد. قانون اساسی فرانسه در سال ۱۷۹۳ بیان می‌کند: «هدف جامعه سعادت مشترک است - حکومت بنیاد نهاده شده که برخورداری انسان از حقوق طبیعی‌اش را تضمین کند». جستجوی فردی در یک مورد؛ وظیفه دولت، در مورد دیگر.

همان‌گونه که دیدیم، دو مفهوم که در واقعیت تجربی وارد شده، باید از هم تفکیک شوند: یعنی سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون. سکولاریزاسیون، به اجمال، متضمن از دست دادن وجاهت اجتماعی عوالم مذهبی در جامعه‌های مدرن است، جوامعی که برحسب معیارهای عقلانیت ابزاری در ارتباط با علوم و فنون، کارکردی تدریجی می‌یابند. جامعه صنعتی، و توسعه سرمایه‌داری حوزه‌ای به‌وجود آورده که برپایه قاعده‌هایی مستقل از مذهب عمل می‌کند و، کم‌کم، این امر در حوزه‌های دیگر جامعه نیز رواج یافته‌است. لائیسزاسیون به حکمرانی سیاسی مذهب مربوط است و روابطش با دولت-ملت را به مخاطره می‌اندازد. در نتیجه، لائیسزاسیون به توسعه تکثر دینی بستگی دارد که موجب شده شهروندی را از مذهب تفکیک کرده (آزادی کیش‌ها این تفکیک را الزامی می‌کند)، میان عملکرد جماعت سیاسی و جماعت‌های مذهبی تفاوت قائل گردد و با اتخاذ تدبیرهای قانونی نهادهای جدید مانند آموزش و پزشکی، آن را مستقل کند. روندهای سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون می‌توانند آمیخته‌شوند، ولی لائیسزاسیون اقتدارگرایانه می‌تواند شدیدتر از سکولاریزاسیون باشد، یا، برعکس، سکولاریزاسیون می‌تواند افراط در لائیسزاسیون را برای افکار عمومی کمتر ضروری کند.

از سوئی سکولاریزاسیون، و از طرف دیگر، لائیسزاسیون، ساختار ملی، سازماندهی از طریق نهادهای جدید، فتوحات استعماری، از هدف سعادت زمینی معنا می‌یابند، چه فتح آن در میان باشد و چه صدور آن. البته، بدین ترتیب، سلطه‌گری‌ها و تناسبات قوا، چهره‌ای پوشیده دارند. باوجود این، اجبار مدرن‌بودن، چه دلبخواه و چه به‌زور، برای سراسر جهان ضروری می‌شود.

صفحه ۴۵-۴۷ کتاب

سکولاریزاسیون و لائیسزاسیون، امروز

فردی کردن دین نتیجه روند لائیسزاسیون است که منظور آن، آشکارا، دین را به یک گزینش شخصی تبدیل کردن است و نه عنصری جهت پیوند سیاست و دین. به این معنی که، در جامعه‌ای کمابیش لائیک شده، دین قصد ندارد یک سیستم معیاری تحمیلی باشد، بلکه سیستمی از منابع است که فرد در آن، می‌تواند برای مهار محیط خود به صورتی نمادین از آن اقتباس کرده و هویتی برای خود بسازد. زیرا، از نگاه تاریخ‌نگار، دوقطبی بودن «لائیک» (به معنای کلاسیک «لائیک»، غیرروحانی^۵) نسبت به دین، قبلاً در این نگرش جای می‌گرفت. موجود انسانی معمولی، که «استاد مذهبی» نیست (ماکس وبر)، به طور گرایشی تمایل دارد به مثابه منبع «امداد»^۶، «با حفظ احساس مذهبی‌اش برای خود» در حد امکان، از دین استفاده کند. آنتی‌کلریکالیسم (روحانی‌ستیزی)، به معنای اعتراض به این مفهوم کلیسایی از دین، به سود مفهومی لائیک (به معنای کلاسیک واژه) از یک دین به مثابه مجموعه‌ای از مواد نمادین که فرد می‌تواند در اختیار داشته‌باشد، در واقع پیشین‌تر از لائیسیتیه بوده و در تمدن‌های گوناگون یافت می‌شود.^۷

^۵ - در مقاله نخست، لغزش واژه «لائیک» (غیرروحانی) با لائیک (در ارتباط با لائیسیتیه) توضیح داده شده‌است.

^۶ - و طبیعتاً، در این جاست که در جامعه لائیک‌نشده، می‌توان عملاً برخی جنبه‌های دین را از لحاظ سیاسی تحمیل کرد.

^۷ - در صفحه ۸ کتاب توضیح داده شده‌است.

بعدها بود که آنتی‌کلریکالیسم با تاخیر توانست خروج از دین را استنباط کند. در اروپا، این تحول در سال‌های ۱۸۶۰، ۱۸۷۰ صورت گرفت.

در سطحی جمعی، روند لائیسزاسیون عبارت است از گذار از سلطه سیاسی و اجتماعی قطب روحانیون، به تسلط قطب لائیک (و در این‌جا می‌توان دو معنای واژه "لائیک" را به هم پیوند زد). لائیسزاسیون با تمایز قرون وسطایی «قدرت دنیوی» و «قدرت معنوی» قطع رابطه می‌کند، زیرا، دین در صدد برمی‌آید با لائیسزاسیون، در سبک قدرت سیاسی و اجتماعی شرکت نکند و اقتداری اعمال نماید که فقط کسانی آن را می‌پذیرند که به آن رجوع می‌کنند و در شرایطی که آن را می‌خواهند (بدین ترتیب، یک کاتولیک می‌تواند مرتباً به عشای ربانی برود، و به همان ترتیب نیز از روش‌های ضدبارداری استفاده کند).

منشاء واژه "سکولاریزاسیون" روندی است که در طی آن، یک راهب صومعه‌اش (نشانه‌ی ابدیت) را ترک می‌کند تا به امید یک زندگی طولانی معادل یک قرن [در دوران باستان، بر روی طول یک قرن تقاضای وجود نداشت، برخی اندیشمندان آن را ده یا سی سال و برخی حتی ۱۰۰ و یا ۱۰۰۰ سال می‌دانستند. م]، (saeculum به معنی طول یک نسل زندگی) زندگی کند. جامعه‌شناسان این مفهوم را گسترش داده و جایجا کرده‌اند، ولی می‌توان ایده «انتقال» (زندگی صومعه‌ای به زندگی غیرمذهبی [دنیادوست]) را در نظر گرفت. در زمان سکولاریزاسیون^۸ روبه‌رشد، اگر نهادهای غیرمذهبی نظیر پزشکی و مدرسه توانستند از نظر اجتماعی اجباری شوند (واکسیناسیون اجباری، برخی آزمایش‌های پزشکی، آموزش اجباری)، و از جنبه قضائی به عنوان معیار تحمیل شوند، دقیقاً به این دلیل است که سکولاریزاسیون در حال رشد بود، و به "پیشرفت" اعتقاد داشتند. قدرت حاکمه ای که اگر معنوی نبود، دست‌کم نمادین و اجتماعی کننده بود، دست بدست شد. منشاء مشروعیت این نهادها، تقدیس هدفی بود که دنبال می‌کردند («میانگین عمر» و شناختی که قصد داشت جایگزین ایده‌آل رستگاری شود)، همچنین اعتقاد به انحصار نهادهای اخیر برای امکان رسیدن به این هدف (خارج از پزشکی، بهداشت وجود ندارد؛ خارج از مدرسه، آموزشی وجود ندارد، چنان‌که خارج از کلیسا، رستگاری وجود ندارد) و نیز این باور بود که روحانی نهادینه در جهانشمولی مستتر است (مجله هفتگی ال [زن]، ۱۸ دسامبر ۲۰۰۶، تاکید می‌کرد که نظیر کشیشان، پزشکان نیز «جنسیتی ندارند». اما، در واقع، آن‌ها نیز نمی‌توانند از مطالعه ژانر فرار کنند). با وجود این، بلومبرگ حق دارد که ذات باوری را رد کند: در این انتقال، جهشی صورت می‌گیرد، و آن از دست دادن تقدس است: تقدس دیگر نمی‌تواند ادعا کند که منشائی خارج از امر اجتماعی دارد؛ تقدس کاربردی‌تر و شکننده‌تر می‌گردد. کاش از این پس، شناخت به عنوان منبع اصلی پیشرفت اجتماعی به شمار نیاید، و کاش که طولانی‌تر شدن عمر کمتر مطلوب باشد («حق مردن با منزلت») ... و در این صورت دیگر، مدرسه و پزشکی کمتر به عنوان نهادهای معیار پذیرفته می‌شوند و عمدتاً نهادهای امکانات و قابلیت‌ی شمرده می‌شوند که laos عوام می‌خواهد کمابیش به دلخواه خود از آن‌ها استفاده کند (مثلاً با ایجاد رقابت بین پزشکی آلپاتیک و پزشکی جایگزین؛ مدرسه دولتی و مدرسه خصوصی). نهادهائی که مذهب را مایوس و روحانیت زدائی کرده‌اند به نوبه خود روندی مشابه را از سر می‌گذرانند که در آن سکولاریزاسیون، خودش مایوس گشته، سکولاریزه شده است.^۹

این امر مستقیماً بر لائیسزاسیون و امور سیاسی تأثیر می‌گذارد. زیرا همان‌طوری که طلال اسد (۲۰۰۳) خاطر نشان می‌سازد، تجدد (مدرنیته) برپایه‌ی «دو اسطوره» بنا شده است: اسطوره روشنگری که در آن سیاست، گفتمان خرد همگانی است، اسطوره‌ای که به توانائی نخبگان (خواص) در هدایت انسان‌ها (استبداد روشن‌بین) بستگی دارد؛ و اسطوره انقلابی انتخابات عمومی که در آن، سیاست بیان اراده لائوس (laos عوام) است که با سنجش افکار (نه اجباراً عقلانی) شهروندان رای‌دهنده به دست آمده است. واقعیت

^۸ - به عقیده جامعه‌شناسان

^۹ - در این جهت، این روند پیش از همه، سکولاریزم‌کننده است، اما برای این منظور به استراتژی‌های جدید لائیسزاسیون نیاز دارد.

این است که نهادهای غیرمذهبی هستند که امکان می دهند این تناقض بالقوه حل شود. زیرا از طریق این نهادهاست که نخبگان و روحانیت، لائوس را آموزش می دهند (ولی با کدام منطق؟ با منطق خردمندانه یا «منطق قوی تر»؟ احتمالاً، مخلوطی از هر دو). از این جا به اهمیت فوق العاده‌ی داوی که این نهادهای غیرمذهبی نمایندگی می کنند، پی می بریم. (خود واژه "لائیسیته"، ابتدا به مدرسه مربوط بود). لذا، الزاما جهش جدیدی در لائیسیته رخ داد، به ویژه که، روند جهانی سازی ای غالب شد که در آن، جامعه ها بیش از پیش چندفرهنگی می شوند. این جنبه جدید اوضاع را پیچیده تر می کند و چالش جدیدی را مطرح می سازد. در واقع، اهالی غربی شده ای در تماس مستقیم با هم قرار می گیرند، که سکولاریزاسیون را درونی کرده اند و برای دیگران، همان طوری که بلانکارت^{۱۰} در مورد آمریکای لاتین مشاهده کرده، دین یک سیستم حسی کمابیش در برگیرنده جمع است.

از صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۶ کتاب.

Les laïcités dans le monde, Jean Baubérot